



درس تفسیر سوره مبارکه محمد (صل الله علیه و آله و سلم) - جلسه ۱۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾ (۲۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ فَلَعرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ (۳۰) وَ لَتَبْلُوَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ تَبْلُوا أَحْبَارَكُمْ﴾ (۳۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيُخْبطُ أَعْمَالُهُمْ﴾ (۳۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ (۳۳)

مشکل بودن فهم تبدیل زمین با برپایی قیامت و حشر انسان‌ها

بعضی از مطالبی که مربوط به سؤال‌های قبلی بود، این است که در سوره مبارکه «ابراهیم» فرمود: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ﴾^۱ آن جا سه بخش مطرح شده بود و آن این بود که آیا انسان‌ها قبل از تبدیل زنده می‌شوند؟ آیا انسان‌ها هم‌زمان با تبدیل در معاد زنده می‌شوند؟ یا انسان‌ها بعد از تبدیل زنده می‌شوند؟ هر کدام از این بخش‌های سه‌گانه احکام خاص خودشان را دارند؛ چه اینکه در بحث‌های سوره مبارکه «ابراهیم» و سایر سوره‌ها هم مشخص شد. وقتی زمین و آسمان به زمین و آسمان دیگر تبدیل می‌شود، آیا انسان‌ها که از همین خاک برمی‌خیزند، اول از خاک برمی‌خیزند و زنده می‌شوند و بعد زمین عوض می‌شود یا هم‌زمان تبدیل انسان‌ها از زمین بر می‌خیزند؟ یا بعد از تبدیل؟ هر کدام از اینها احکام خاص خودشان را دارند که گذشت.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

مطلب دوم آن است که اگر جریان قیامت مثل جریان دنیا بود، آتش قیامت مثل دنیا بود یا بهشت قیامت مثل باغ بود، آن گاه ما در ادبیات قرآنی، مسئله آخرت را مثل مسئله دنیا می‌فهمیدیم؛ کجا مضاف محذوف است، کجا حرف جر محذوف است و مانند آن؛ اما اگر برای ما روشن نیست که واقعاً آتش جهنم مثل آتش دنیا است یا باغ بهشت مثل بوستان و پارک‌هاست، ما نمی‌توانیم آن ادبیاتی که درباره باغ دنیا داریم درباره باغ بهشت، یا درباره آتش دنیا داریم درباره آتش قیامت به کار ببریم. ما در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «واقعۀ» این تعبیر را داریم، آیه ۸۸ به بعد سوره «واقعۀ» این است: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ﴾^۱ آیا برای ما مسلم است که این جا «لام» مقدر است؛ یعنی «لَهُ رَوْحٌ وَرِيحَانٌ» و «لَهُ جَنَّةُ نَعِيمٍ» یا خودش «روح و ریحان» است و «جَنَّةُ نَعِيمٍ» است؟ البته «جَنَّةُ نَعِيمٍ»، باغ و آن ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۲ وجودش «مفروع عنه» است که آن سر جای خود محفوظ است؛ اما خود این شخص «روح و ریحان» است یا نه، این را ما نمی‌توانیم بگوییم که «لام» محذوف است؛ همچنین در جمله بعد ﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ﴾^۳ روشن نیست که آن جا هم «لام» مقدر است، زیرا در سوره مبارکه «جن» آیه پانزده این است: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾، این آیه به صورت روشن دلالت دارد که هیزم جهنم خود انسان‌های ظالم هستند؛ یعنی طوری نیست که حالا از جنگل هیزم‌کشی بکنند! چه اینکه «وَقُودٌ» جهنم هم خود انسان است! «وَقُودٌ» حالا یا آتش‌گیره است یا آتش‌زنه است، قبلاً که هیزم رسم بود - آنهایی که سَنَشان کافی است می‌داند - یک سلسله آن هیزم‌های درشت و ضخیمی که دیرپا بودند را کنار اجاق می‌گذاشتند یا در آشپزخانه کنار همان آتش نگه می‌داشتند و موقع طبخ غذا که می‌شد این هیزم‌های ریز و کوچک را به وسیله همان هیزم‌های بزرگی که روشن

۱. سوره واقعۀ، آیات ۸۸ و ۸۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵.

۳. سوره واقعۀ، آیات ۹۲ و ۹۳.

بود و آتش داشت مشتعل می‌کردند؛ «وَقُود» یعنی «مَا تُوقَدُ بِهِ النَّارُ»، حالا آتش‌گیره است یا آتش‌زنه؛ فرمود «وَقُودِ» جهنم انسان‌ها هستند: ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱، حالا یا سنگ‌های معدنی است یا همین سنگ‌هایی که از آن بُت درست کردند و مانند آن. پس «وَقُود» یعنی «مَا تُوقَدُ بِهِ النَّارُ» انسان‌ها هستند، بعد نمونه‌های آن را هم مشخص کرد، فرمود آنهایی که مثل آل فرعون در دنیا باعث ضلالت و گمراهی یک عده می‌باشند، اینها ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾^۲ هستند؛ وقتی که نمونه و مثال «وَقُود» را ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿كَذَّابٍ آلَ فِرْعَوْنَ﴾^۳، این آیات، روشن است که «وَقُود نار» انسان است، هیزم جهنم انسان ظالم است، چه عیب دارد که «روح و ریحان» بهشت خود انسان باشد؟ این منافات ندارد که یک آتش جدایی هم باشد؛ ولی این آتش در کنار آن آتش است.

بنابراین، با توجه به این دو آیه سوره مبارکه «واقع» که در بخش پایانی آن قرار دارد، ما دلیل قطعی نداریم که «لام» در آیه مقدر باشد. مسئله جهنم را بعضی از اهل معرفت گفتند که این جهنم کاملاً می‌فهمد و می‌شناسد و ﴿حُبًّا لِلَّهِ﴾^۴ خدا را عبادت می‌کند، چون دارد که ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَ زَفِيرًا﴾^۵ جهنم می‌شناسد که مسلمان کیست و کافر کیست! حق با کیست! باطل با کیست! وقتی کفار را از دور می‌بیند فریاد می‌زند، نعره می‌زند و خشمگین می‌شود که رؤیت را به جهنم نسبت می‌دهد، ﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْطِ﴾^۶ را به جهنم نسبت می‌دهد، ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾!

۱. سوره بقره، آیه ۲۴؛ سوره تخریم، آیه ۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱.

۴. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۵. سوره فرقان، آیه ۱۲.

۶. سوره ملک، آیه ۸.

سخنی که قبلاً در بحث عبادت نقل شد، این است که عبادت سه قسم است: یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است، یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^۱ است، یا «حُبًّا لِلَّهِ»؛ حرف این بزرگواران این است که جهنم «حُبًّا لِلَّهِ» خدا را عبادت می‌کند و دستور خدا را اطاعت می‌کند! جهنم «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» امتثال نمی‌کند، جهنم «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» امتثال نمی‌کند، جهنم «حُبًّا لِلَّهِ» فرمان الهی را که دارد «خُزِيهِ»^۲ و مانند آن را امتثال می‌کند، آن وقت سؤال این است که اگر جهنم «حُبًّا لِلَّهِ» خدا را عبادت می‌کند، پس چطور در ذیل آیه سوره «فجر» که دارد: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ»^۳ در بعضی از تعبیرات آمده است که جهنم را فرشتگان با غل و زنجیر می‌آورند،^۴ این نه برای آن است که او نافرمانی می‌کند، برای اینکه وزن آن زیاد و سنگین است، این وزین ثقیل را با زنجیر کشان‌کشان می‌آورند، نه اینکه متمرّد باشد، تا اینکه بگوییم این با «حُبًّا لِلَّهِ» سازگار نیست و مانند آن.

اقسام قلب‌های مریض و حمل وصف مذکور در آیه بر ضعیف‌الایمان

بخش دیگر درباره این تعبیری است که فرمود «مَرَضٌ» هست، این «مَرَضٌ» گاهی بیماری‌های مُزمن است، گاهی بیماری‌های قابل علاج است، گاهی بیماری‌های غیر قابل علاج است. در سوره مبارکه «احزاب» بیمارها را در کنار منافقین ذکر کرده است، معلوم می‌شود که منافقین مبتلا به بیماری‌هایی؛ نظیر غده سرطان هستند که «صعب العلاج» است یا برای بعضی‌ها علاج‌پذیر نیست و دیگران که «ضعیف‌الایمان» هستند آنها هم قلبشان بیمار است؛ البته قابل درمان می‌باشد. آیه شصت سوره مبارکه «احزاب» این بود: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ»؛ بعضی منافق هستند، بعضی‌ها ضعیف‌الایمان می‌باشند و برخی‌ها هم

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

۲. سوره هود، آیه ۳۹: «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُهِيمٌ».

۳. سوره فجر، آیه ۲۳.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۱۲: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا وَقَفَ الْخَلَائِقُ وَجَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَتَى بِجَهَنَّمَ تَعَادُ بِأَلْفِ زِمَامٍ أَخَذَ بِكُلِّ زِمَامٍ مِائَةَ أَلْفٍ مَلَكٌ مِنَ الْعِلَاطِ الشَّدَادِ وَلَهَا هَذَّةٌ وَتَحَطُّمٌ وَزَفِيرٌ وَشَهيقٌ و...».

هستند که نسبت به نظام، نسبت به جامعه و نسبت به امت اسلامی بی‌وفا هستند، اینها سعی می‌کنند جامعه را ناآرام بکنند؛ نوشته‌های اینها، گفتار اینها و رفتار اینها یک ناامیدی و ضعف را در جامعه تولید می‌کند، اینها را می‌گویند «مُرْجِف». «مُرْجِف» از «رَجَفَه» است و «رَجَفَه» یعنی لرزان؛ اینکه می‌گویند «أَرَجِيف»، اخباری که پایه ندارد را می‌گویند «أَرَجِيف». کسی که چیزی می‌نویسد یا چیزی می‌گوید و جامعه را ناامید می‌کند، اینها جزء «مُرْجِفون» هستند؛ اینها در صدر اسلام هم در مدینه بودند. اگر چیزی واقعاً برای خود ما حلّ نشد، چرا جامعه را بلرزانیم؟! چرا در جامعه ناامیدی ایجاد کنیم؟! اگر راه حلّ داریم که حلّ بکنیم، اگر راه حلّ نداریم، از طرف گفته و نوشته ما جامعه نلرزد! در صدر اسلام فرمود یک عده منافق بودند، یک عده «ضعیف الایمان» و یک عده هم «أَرَجِيف» پخش می‌کردند که نوشته اینها «رَجَفَه» ایجاد می‌کرد؛ یا رفتار اینها، گفتار اینها، منش و کُنش اینها «رَجَفَه» ایجاد می‌کرد، اینها جزء «مُرْجِفون» هستند، فرمود اینها باید دست بردارند! بنابراین آنچه در سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت است آمده، خیلی روشن نیست که ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ اینها منافق باشند، چون قرآن کریم افراد «ضعیف الایمان» را هم به عنوان ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ نام می‌برد.

خلقت عالم براساس «حق» و جزء خطوط قرمز قرآن بودن آن

حالا وارد بحث اصلی بشویم؛ این بحث اصلی جزء خط‌های قرمز و جامع قرآن کریم است که چندین بار به عبارتهای مختلف این مطلب را بیان کرده است و آن این است که کلّ نظام به «حق» خلق شده است و در کلّ نظام باطل نیست! ذات اقدس الهی که خالق این نظام است، نه اهل «لَعِب» و بازی است، نه در کار او بطلان راه دارد؛ فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۱ ما بازیگر نیستیم، یک؛ ﴿وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا

۱. سوره دخان، آیه ۳۸.

بِالْحَقِّ^۱، دو؛ ﴿وَمَا يَنْتَهُمَا بِاطِلَالٍ﴾^۲، سه؛ این سه طایفه بیان این مطلب است که بطلان در ساختار خلقت نیست!

بازیگری در ساختار خلقت نیست! جزء «حق» در ساختار خلقت نیست!

تبیین براساس حق بودن خلقت عالم در جسم و روح و جامعه

ما از این جهت با سه امر روبه‌رو هستیم: یکی با بدن خود روبه‌رو هستیم - ما فعلاً کارمان با آن سیاه‌چاله‌های فلان کُره که نیست! آن یک راه عمیق علمی دارد که اگر بفهمیم «طوبی لنا» و اگر نفهمیدیم هم به هر حال باید مشکل خودمان را حل کنیم - ما بدنی داریم که این ساختارش بازیگری نیست، بطلان نیست و جز «حق» چیز دیگر نیست؛ امر دوم اینکه روحی داریم که آفرینش آن با «لعب» و بازی نیست، با بطلان نیست و جز «حق» هم نیست! امر سوم اینکه اگر جامعه وجود جدایی داشته باشد، آن هم این‌چنین است و اگر جامعه وجود نداشته باشد، امت وجود نداشته باشد و حقیقت انسان یک حیثیت اجتماعی باشد، آن هم نه هو است و نه باطل و جز «حق» چیزی دیگر نیست، پس کل این نظام «حق» است! اینها جزء خطوط قرمز قرآن کریم است، یک آیه و دو آیه هم نیست؛ عامی نیست که قابل تخصیص باشد، مطلق نیست که قابل تقیید باشد، تا بگوییم در عالم، بطلان نیست، مگر در فلان‌جا! در عالم، بازیگری نیست، مگر در فلان‌جا! اصلاً صدر و ساقه عالم بازیگری نیست! پس بطلان نیست، بازیگری نیست و جز «حق» نیست که حصر فرمود؛ البته این حصر قابل تخصیص و قابل تقیید نیست. این مطلب را در این آیه محل بحث توضیح می‌دهد.

باطل‌ناپذیری خلقت جسم و روح و جامعه و رسوایی دنیوی کیفر آن

۱. سوره دخان، آیه ۳۹.

۲. سوره ص، آیه ۲۷.

فرمود ما به «حق» آفریدیم؛ یعنی چه؟ فرمود از بدن شما شروع می‌کنیم، این بدن شما یعنی این دستگاه ریه و روده و دستگاه گوارش شما براساس اصول فنی و طبی و سلامت خلق شده است، این روده و معده مثل ظرف خالی نیست که هر چه به آن بدهیم بپذیرد؛ اگر چیز صحیح دادی می‌پذیرد، هضم می‌کند و باعث فرهی شما می‌شود، اگر یک غذای مانده و سمی به آن بدهی بالا می‌آورد و قبول نمی‌کند؛ من این روده را، این معده را و این دستگاه گوارش را این‌طور آفریدم، شما چه کار می‌خواهی با آن بکنی؟ هر کاری که خلاف خلقت آن است با آن بکنی این معده نمی‌پذیرد! این برای بدن است.

از بدن برویم بالا، روح شما؛ اگر کسی - خدای ناکرده - کینه نظام، کینه ملت، کینه امت، کینه همسایه و کینه برادر مؤمن را داشته باشد، این کینه یک غذای سمی است، این را اگر در دل خود جا بدهد، یک وقت بالا می‌آورد و آبرویش می‌رود. فرمود این‌طور نیست که کسی در جامعه کینه‌ای نسبت به نظام داشته باشد، نسبت به امت داشته باشد، نسبت به برادر ایمانی داشته باشد یا نسبت به اعضای خانواده و ارحام خود داشته باشد، مگر اینکه ما آن را یک وقت بالا می‌آوریم و آبرویش می‌رود، این کار را نکنید؟! نه در جهنم، بلکه در دنیا! نه در قیامت، بلکه در دنیا! فرمود این نظام، نظام «حق» است! شما با این روحان چه کار می‌خواهید بکنید؟ اوصاف باطل به این روحان بدهید، دو روز یا سه روز ممکن است نگه بدارید، دو سال یا سه سال ممکن است نگه بدارید، این در بین امور سه‌گانه فقط یک کار می‌کند: نه هضم می‌کند که از بین برود، نه مستور می‌کند که همیشه در کتمان نگه بدارد، کار سوم این است که بالا می‌آورد، یک وقت آبروی آدم می‌رود؛ کاری آدم انجام می‌دهد، حرفی آدم می‌زند، نوشته‌ای، گفتاری و رفتاری دارد که دفعه‌تاً بالا آورده است؛ فرمود این ساختار خلقت است!

در بخش سوم که جامعه است، جامعه اگر وجود داشته باشد و امت هم اگر وجود داشته باشد، آن هم به همین سرنوشت مبتلاست؛ انسان اگر از آن حیث اجتماعی کارهای سیاسی و جمعی بکند، آن هم همین‌طور است؛ لذا ظلم

در عالم نمی ماند، اگر کسی بیاید در عالم بخواهد و براساس ظلم جامعه را اداره کند، او سرنگون می شود، هرگز ظلم نمی ماند! هرگز اجحاف نمی ماند! آن که عالم را آفرید، فرمود این جا جای باطل نیست.

این مطلب بارها به عرض شما رسید که کار فلسفه و کلام با کارهای عمومی و جزئی فرق می کند؛ فلسفه و کلام مثل آن کوره های بلند هستند که شمش تولید می کنند؛ اما گوشواره و انگشتر و اینها را زرگرها باید درست بکنند. علوم جزئی، مثل فقه، مثل اصول، مثل اخلاق و مثل فنون دیگر، اینها مثل زرگرها هستند که گوشواره و انگشتر درست می کنند؛ اما آن کوره بلندی که شمش طلا تولید می کند، آن فلسفه و کلام است؛ یعنی در جهان چه خبر است؟ ما کار نداریم به این عصر و آن مصر، این زمان و آن زمین، این امت و آن امت، در جهان چه خبر است؟ این علمی که می گوید در جهان چه خبر است و هاضمه جهان بطلان نمی پذیرد، این فلسفه و کلام است؛ بعد علوم جزئی؛ مثل تاریخ، جامعه شناسی، سیاست و امثال آنها که علوم جزئی می باشند و زیر مجموعه آن هستند، این شمش های طلا را می گیرند و به صورت انگشتر و گوشوار درمی آورند؛ در فلان شهر این طور بود، در فلان کشور این طور بود یا در فلان عصر این طور بود، در فلان زمان این طور بود، این اصل کلی قرآن کریم است که فرمود هیچ باطلی در عالم جا ندارد؛ گوارش عالم آن را بالا می آورد، صاحب خود را از بین می برد و این هم کيفر اوست ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ﴾، این را ما سرانجام بالا می آوریم؛ نه هضم می شود و نه مستور می شود، نه تبدیل می شود به یک عضو سالم و نه همین طور مانند دفینه نگهداری می شود، این حتماً خودش را نشان می دهد و آبروی صاحب خود را هم می برد ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ﴾، آیا این حرف ها بوسیدنی نیست؟! ﴿أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ﴾!

آبروداری خدای سبحان و ائمه (علیهم السلام) با توجه به علم آنان بر اعمال منافقان

فرمود که یک عده منافق هستند و یک عده «ضعیف الایمان»؛ ما نمی‌خواهیم آبروی افراد را ببریم، به تو می‌گوییم که تو هم آبروی افراد را نمی‌بری! ما اگر بخواهیم «بالصّراحة» می‌گوییم که فلان شخص یا فلان شخص؛ البته از منظر دیگر طبق آن دو آیه سوره مبارکه «توبه» که فرمود: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾^۱ حضرت می‌بیند! امروز وجود مبارک حضرت حجّت می‌بیند! اعمال را اینها می‌بینند، گذشته از اینکه هفته‌ای دو بار خدمتشان عرضه می‌کنند؛ اما بنا بر این نیست که آنها آبروی افراد را ببرند. فرمود ما اسم افراد را، خصوصیات افراد را در دیوان محاسبات کلی می‌دانیم و اگر بخواهیم به شما می‌گوییم؛ ولی شما خودتان می‌فهمید، این شخص که این حرف را می‌زند او می‌خواهد عذر بیاورد و نمی‌خواهد که در صحنه شرکت کند! این می‌گوید خانه ما دور است، ﴿يُؤْتِنَا عَوْرَةً﴾^۲ است، آخر شهر است، خلوت است، نوساز است یا کسی نیست، این بهانه‌ها را می‌آورد: ﴿يَقُولُونَ اِنَّ يُّؤْتِنَا عَوْرَةً وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ﴾، نمی‌خواهند بیایند! از نحوه حرف زدن، استدلال کردن، عذرخواهی آوردن و بهانه تراشیدن می‌فهمید؛ همان‌طوری که یک کسی پشت پرده حرف می‌زند، انسان می‌فهمد که این زن است یا مرد است، ﴿فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ می‌فهمد، انسان می‌فهمد تازی است یا فارسی؟ می‌فهمد ولو نبیند! فرمود: ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾؛ از لحن حرف زدن می‌فهمی که این منافق است یا منافق نیست و «ضعیف الایمان» است و دارای قلب مریض، می‌فهمید ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾، اما اسرار مردم را حفظ می‌کنید؛ البته! ﴿وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اَعْمَالَكُمْ﴾؛ همه اعمال را ذات اقدس الهی می‌داند، جزئیات را می‌داند، کلیات را می‌داند و امور جزئی را می‌داند.

دقیق بودن بحث علم الهی بر اعمال جزئی افراد

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲. سوره احزاب، آیه ۱۳.

یکی از مطالب پیچیده حکمت، همین علم واجب تعالی به جزئیات است؛ می‌گویند این جزئی قبلاً که نبود، بعداً هم که نیست و تغییر پذیر است، آیا ذات اقدس الهی جزئیات را می‌داند یا نمی‌داند؟ این جزء پیچیده‌ترین مسائل علم خدا به حوادث است؛ برخی‌ها همین را از راه کلی ثابت کردند، می‌گویند اگر ذات اقدس الهی جزئیات را می‌داند سه حالت دارد: قبلاً نمی‌دانست برای اینکه معدوم بود، الآن که موجود است می‌داند، بعداً هم نمی‌داند چون معدوم می‌شود، وقتی چیزی نیست چه چیزی را بداند؟ اما خیلی تلاش و کوشش در حکمت متعالیه و سایر علوم عقلی و کلامی شد تا ثابت بشود که همین موجود که «شیء» محدود است، در ازل، معلوم ذات اقدس الهی بود.

مرحوم حاج آقا رحیم ارباب را خدا غریق رحمت کند! از علمای کم‌نظیر بود، ایشان فرموده بود که اولین روزی که درس مرحوم جهانگیرخان قشقایی رفتم - هم حکمت تدریس می‌کردند، هم نهج‌البلاغه تدریس می‌کردند - ایشان داشتند نهج‌البلاغه تدریس می‌کردند، این خطبه را شرح می‌دادند که در این خطبه علم واجب تعالی به جزئیات مطرح است؛ آن خطبه نورانی حضرت امیر این است: «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَمَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اخْتِلَافَ الثِّيَانِ فِي الْبَحَارِ الْعَامِرَاتِ»^۳ آن جایی که می‌فرماید بدانید هر عملی که شما انجام بدهید ذات اقدس الهی می‌داند، این جمله‌ها را فرمود: «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ»؛ آن ناله‌ای که این موجودات جنگلی برای حفظ بچه‌هایشان، برای پناه‌دادن بچه‌هایشان و برای تأمین غذاهایشان، این ناله‌های مادرانه این وحوش را که در جنگل‌ها و ویرانه‌ها هستند را خدا می‌داند! «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَمَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ»؛ هر کسی در پشت پرده چه کرده است او می‌داند! «وَ اخْتِلَافَ الثِّيَانِ فِي الْبَحَارِ الْعَامِرَاتِ»؛ این اقیانوس‌ها را ببینید، هزارها ماهی کوچک و بزرگ حرکت می‌کنند، وجود مبارک حضرت امیر فرمود که خدای سبحان می‌داند این‌جا چند ماهی آمدند، کدام ماهی با سرعت رفته، کدام ماهی به کندی رفته، آن

۳. نهج‌البلاغه (للمصباحي صالح)، خطبه ۱۹۸.

ماهی نر به کجا رفته، یا آن ماهی ماده به کجا رفته! الآن در جاده‌ها به وسیله علائم، آن مأموران راهنمایی رانندگی می‌فهمند که این اتومبیل سرعت داشت یا سرعت نداشت، از راست آمد یا از چپ آمد؛ اما در آب که چنین نشانه‌ای نیست! «نِینان» یعنی ماهی‌ها، او می‌داند که چند ماهی آمده، کدام ماهی آمده، کدام ماهی به سرعت رفته یا کدامیک جلو افتاده این را می‌داند، «وَ اِخْتِلَافَ الثَّيْنَانِ فِي الْبَحَارِ الْعَامِرَاتِ». مرحوم حاج آقا رحیم (رضوان الله علیه) فرمود که آن روز حکمت بود! حکمت بود! با همان آن لهجه خاصی که مربوط به آن سرزمین است که با حروف حلق ادا می‌کنند که علم واجب به جزئیات در آن روز مطرح شد! این جزء پیچیده‌ترین مسائلی است که مربوط به علم واجب است؛ منتها علم فعلی داریم، علم ذاتی داریم، بعضی از اوصاف ذاتی با اوصاف فعلی یک اسم دارند مثل علم؛ البته بعضی از اوصاف ذاتی با اوصاف فعلی فرق می‌کنند، آن‌جا که وصف ذاتی با وصف فعلی یکسان است؛ مثل مسئله علم است که علم ذاتی را علم می‌گویند، علم فعلی را هم علم می‌گویند، علم فعلی خارج از ذات است که امتحان از همین قبیل است؛ این علم قبلاً نبود، بعد به وسیله آزمایش‌ها حاصل می‌شود که ما شما را می‌آزماییم تا بدانیم ﴿لَتَعْلَمَ﴾^۴ و ﴿وَلَتُبْلَوْنَ﴾^۵ هم این است و اینها خیال می‌کردند این علم - معاذ الله - همان علم ذاتی است، بعد می‌گویند علم ذاتی با امتحان سازگار نیست؛ ولی وقتی اوصاف ذاتی از اوصاف فعلی جدا بشود و آن منطقه ممنوعه از «منطقة الفراغ» جدا بشود، معلوم می‌شود این علم در مقام فعل است، این علم در مقام فعل را فرمود: ﴿لَتَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ﴾ و «تَعْلَمَ كَذَا، تَعْلَمَ كَذَا»؛ یعنی این علم در مقام فعل است، این علم فعلی جزء موجودات امکانی است که قائم به ذات اقدس الهی است و محذوری هم ندارد.

۴. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۵. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ * وَتَبْلُوكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ﴾، وگرنه در ذات اقدس

الهی در روز ازل، «کل اشياء عنده على السواء» معلوم هستند؛ اما علم فعلی یعنی در مقام خارج از ذات که فعل

خدای سبحان است و در مرحله آزمون است، این تقدّم و تأخّر دارد، حدوث و قدّم دارد ﴿وَتَبْلُوكُمْ﴾.

باطل شدن نقشه‌های مصدودکنندگان سبیل الهی در دنیا

بعد می‌فرماید کسانی که راه خدا را می‌بندند، نه خودشان می‌روند و نه می‌گذارند دیگران راه خدا را طی کنند

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾، این «صدّ» با «صاد» را قبلاً هم ملاحظه فرمودید، هم یعنی «انصرفوا

بأنفسهم» و هم «صرفوا وجوه الناس عنه»؛ هم انصراف خودشان را می‌رساند، هم صرف دیگران را. قبلاً گذشت

که فرمود: ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ﴾؛^۶ اینها هم «نائی» هستند و خودشان از دین دور هستند، هم «ناهی»

می‌باشند و دیگران را از دین دور می‌کنند ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ﴾. «نائی» که می‌گویند حج تمتّع برای

«نائی» است، حج «قران» و «افراد» برای کسی است که «نائی» نباشد و نزدیک باشد این است، «نائی» یعنی

دور؛ اینها هم خودشان دور هستند و هم دیگران را نهی از معروف می‌کنند ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ﴾.

این جا هم فرمود: ﴿وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى﴾؛ حق برای آنها روشن شد!

اگر معجزه بود دیدند، اگر بحث بررسی آیات قرآن کریم بود آنها بودند و دیدند، اگر منش پیغمبر(صلی الله علیه و

آله و سلم) بود را دیدند، اینها کسانی هستند که هیچ آسیبی را به خدا نمی‌رسانند و کل کارهای اینها را خدا در دنیا

باطل می‌کند، نه آخرت!

وعدۀ خدای سبحان به پیروزی حق طلبان در هر پارگراف تاریخی

اینکه گفتند ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۷ همین طور است! در هر پاراگراف تاریخی که این پرونده اش بسته می شود، حق پیروز است که اصل کلی است؛ البته قیامت و آن کیفر جهنم و آنها سر جای خود محفوظ است، اینها مربوط به دنیا است؛ فرمود: ﴿وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ﴾ نه در جهنم، جهنم که حسابش جداست! در هر مجموعه تاریخی - در فلان مقطع تاریخی که فلان ساسانی، فلان سامانی، فلان هخامنشی، فلان عباسی، فلان اموی یا فلان مروانی در این بخش هایی که آمدند - سرانجام باطل نمی تواند بماند، این نظام هستی، باطل پذیر نیست؛ مثل بدن است که سمی را قبول نمی کند، مثل اخلاق بد است که به هر حال یک جا و یک وقت خودش را نشان می دهد، کل نظام هم بطلان را نمی پذیرد.

پرسش: ظالم هیچ وقت ادعا نمی کند که ...

پاسخ: نه، آن امر نوعی است؛ آن جا هم جایش را به متقی داده است، در هر پاراگراف تاریخی ظلم محکوم است؛ این طور نیست که حالا ما بگوییم این بدن جای خودش را به بدن دیگر داده است! این بدن بالا آورده است؛ یعنی شما هر کاری بکنید که این بدن بخواهد سم را بپذیرد، نمی پذیرد، چون این بدن مثل تُنگ خالی نیست! پرسش: إحباط و تمثّل اعمال در طول هم هستند یا در عرض هم می باشند؟

پاسخ: إحباط برای ما طولی و عرضی دارد، نسبت به ذات اقدس الهی یکسان است؛ منتها مادامی که ما در عالم طبیعت هستیم، در زمان و تدریج است، وقتی که از مسئله زمان گذشتیم دیگر در همان صحنه می گوئیم: ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^۸ اجمال و تفصیل و سابق و لاحق در آن صحنه همه را یکجا می بیند؛ البته در این نشئه طبیعت در طول هم هستند و تدریجی می باشند.

۷. سوره اعراف، آیه ۲۸؛ سوره قصص، آیه ۸۳.

۸. سوره کهف، آیه ۴۹.

فرمود: ﴿وَسَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾؛ کار خود را باطل نکنید! این کار باطل هم حدوث را شامل می‌شود هم بقا را؛ هم کار باطل انجام می‌شود می‌گویند «باطل عمله»؛ یعنی «عَمِلَ عَمَلًا باطلاً». اگر کسی بی‌وضو نماز خوانده، می‌گویند نمازش را باطل کرده؛ یعنی شروع به کار باطل کرده است، نه اینکه نماز او صحیح بود «وَقَعَ صَاحِحًا ثُمَّ بَطَلَ»، این طور نیست؛ ﴿وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ یعنی «لا تعملوا عملاً باطلاً». بعد هم از آن طرف ﴿وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ﴾^۹، گاهی انسان با گفتن، عمل را باطل می‌کند؛ عمل که صحیح شروع شد ریای وسط عمل، عمل را باطل می‌کند؛ بعدها هم ممکن است با گفتارهای فراوان و با عُجب و غرور، عمل را باطل کند؛ البته در مسئله عُجب و غرور که بعد از عمل واقع می‌شود، ابطال آن آسان نیست؛ در آن جا دارد که مثل این برگ گل است، برگ گل معطر است و لطیف؛ ولی ده بار که گفتید مثل اینکه ده بار به این برگ دست زدید و دست مالی کردی، این کم‌کم آن لطافت خودش را از دست می‌دهد، غرور بعد از عمل هم ممکن است که اساس عمل را از بین ببرد، پس حدوث و بقا هر دو را شامل می‌شود ﴿وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾، چرا؟ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^{۱۰}، وضع دنیا این است و آخرت هم همین‌طور است! درست است که ما عالم را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم، ولی کل این مجموعه محکوم آن اصل کلی است؛ اگر فرمودند آسمان و زمین به حق است، قبل از تبدیل، حین تبدیل و بعد از تبدیل هم به حق است؛ اگر فرمود: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾^{۱۱} یا ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾ یا ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ یا ﴿وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، همه این بخش‌ها - «ارض» و

۹. سوره مدثر، آیه ۶.

۱۰. سوره محمد، آیه ۳۴.

۱۱. سوره تغابن، آیه ۳.

«سَمَاء» دنیا، «أَرْض و سَمَاء» آخرت، انسان در دنیا، انسان در آخرت - کُلّ این مجموعه یک واحد است، ما حالا آمدیم تقسیم کردیم. ما مسافری هستیم که به حَسَبِ خودمان داریم تقسیم می‌کنیم، وگرنه این سیر همین‌طور از دنیا به آخرت دارد می‌رود و آنچه از ذات اقدس الهی صادر شده است فیض واحد است؛ منتها حالا در این مقطعِ اوّل اسم آن دنیا است، مقطعِ میانی اسم آن برزخ است و در مقطعِ پایانی اسمش معاد می‌باشد.

«و الحمد لله رب العالمین»